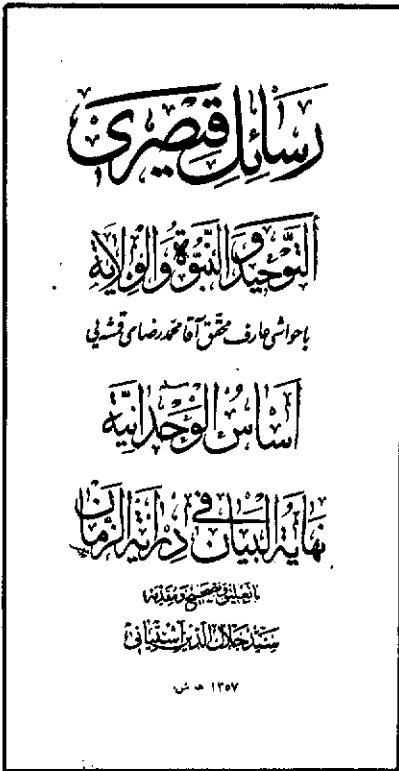


بحث ولایت در آثار قیصری

رضا داوری



قیصری، داود. رسالت قیصری: التوحید والنبوة والولایة. حواشی آقا محمد رضا قمی؛ اساس التوحید والایة، نهایة البیان فی درایة الزمان. با تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی. تهران، انجمن اسلامی فلسفه ۱۳۵۷، ۱۴۰ ص.

ج. تحقیقات معاصر در زمینه‌های علوم، علوم انسانی، هنر و... در این قسمت نمی‌توان فهرستی تهیه کرد. باید امیدوار بود که محققان ما، کارهای تحقیقی با ارزش را برای چاپ و انتشار عرضه کنند و مرکز، با گرمی و سپاس، این تحقیقات را برای چاپ بپذیرد و در نشر آن محققان را یاری دهد. روشن است که تهیه فهرست بخشهای «الف» و «ب» به مرکز امکان می‌دهد که کارهای خود را با برنامه به انجام رساند و احتمالاً از دوباره کاری نیز بپرهیزد.

۲. مجلات

در فعالیتهای دانشگاهی، خصوصاً در زمینه‌های تحقیق و تتبع، اهمیت و سهم و اثر مجلات علمی، بسیار است و چون مجلات زودتر و آسانتر نتایج تحقیقات یک گروه را در اختیار پژوهندگان دیگر قرار می‌دهند مرکز نشر باید در این باب برای دو کار مهم برنامه‌ریزی کند.

الف. ترجمه و نشر گزیده مقالات تحقیقی دانشمندان خارجی در زمینه‌های مختلف - خصوصاً علوم پایه، علوم پزشکی، مسائل فنی و مهندسی و ...

اگر بنیاد باشد که هر چه زودتر از وابستگی فرهنگی و علمی رها شویم، باید پایه‌های تحقیق و تتبع را در ایران اسلامی استوار کنیم و برای این کار باید محقق و استاد تربیت کنیم و در تربیت آنها نیازمند ابزار و وسائل و از جمله اطلاعات و آگاهیهای درجه اول علمی و تحقیقی هستیم. ترجمه آثار تحقیقی روز، راه ما را در تربیت محقق و معلم هموار می‌سازد. مرکز باید مجلات مهم را فهرست و آنها را تهیه کند و نشریاتی، حاوی گزیده مقالات این مجلات در زمینه‌های گوناگون منتشر سازد.

ب. نشر مجله یا مجلاتی که حاوی تحقیقات و نتایج دانشمندان و استادان ایرانی است. در این باب آنچه در خصوص ترجمه مقالات تحقیقی گفتیم صدق می‌کند، تنها نکته‌ای که باید اضافه کرد این است که نشر چنین مجله‌ای به یافتن استعدادها و تشویق کسانی که به هر دلیل از قلم زدن دست برداشته‌اند، یاری می‌کند و منشأ خیرات و برکات فراوانی خواهد شد. انشاء الله

عوامل و افلاك و موجودات به آن است در عالم جدید به استیلا مبدل شده و به عبارت دیگر استیلا و استکبار جای ولایت را گرفته است.

۱- ولایت چیست و ولی کیست؟

گفتیم که آقا محمدرضا قمشه ای برفص شیخی فصوص الحکم ابن عربی تعلیقه نوشته و به استناد اقوالی که در فتوحات مکیه و در دیگر آثار مؤسس تصوف نظری آمده سعی کرده است ثابت کند که داود قیصری نظر استاد را در باب ختم ولایت در نیافته و بی جهت عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه و افضل از اولیاء محمدی می دانسته است. آقا محمدرضا حتی قبول نمی کند که آراء ابن عربی در باب ختم ولایت مضطرب باشد. به نظر او محی الدین هر چه در این باب گفته در جای خود درست است و باید در معنی آن دقت شود و تمام اقوال او را می توان با هم جمع کرد.

در این که ولایت چیست و ولی کیست به نقل گفته داود قیصری اکتفا می کنیم... ولایت مأخوذ از ولی به معنی قرب است و به همین جهت دوست را ولی می گویند و در اصطلاح قرب حق است و آن یا ولایت عامه است یا ولایت خاصه. ولایت عامه برای هر کس که به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح بجا آورد حاصل می شود چنانکه خدای تعالی فرمود: *الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور...*

ولایت خاصه فناء ذاتی و صفاتی و افعالی در خدای تعالی است. پس ولی فانی در خدا و قائم و ظاهر به اسماء و صفات الهی است. این ولایت ممکن است کسی یا موهبتی باشد.

ولایت اعم از این که ولایت عامه یا ولایت خاصه باشد درجاتی دارد و گاهی که بدون توجه به این درجات عامه و خاصه را بر مطلقه و مقیده تطبیق می کنند به اشتباه دچار می شوند، زیرا این اصطلاحات در همه جا به یک معنی نیست و گاهی یک نویسنده ممکن است در جایی ولایت مطلقه را مترادف با ولایت عامه به کار برد و در جای دیگر ولایت خاصه از آن مراد کند. ولایت خاصه که از آن اصحاب قلوب و صاحبان قرب فرائض است عین ولایت محمدیه است و این ولایت گاهی مقید به اسمی از اسماء وحدتی از حدود است و گاهی معری از حدود و قیود و مظهر ظهور جمیع اسماء و واجد انحاء تجلیات ذات است. پس ولایت محمدی ممکن است مطلق یا مقید باشد و هر یک از این دو خاتمی دارد. خاتم ولایت مقیده ممکن است از علمای امت باشد چنانکه خاتم ولایت مطلقه محمدی از اوصیاست.

کتاب موسوم به رسائل قیصری یکی دیگر از آثار همت بلند و تحقیق عمیق استاد عزیز آقای سیدجلال الدین آشتیانی است. چنانکه از نام کتاب پیداست تمام مطالب رساله از آقای آشتیانی نیست. ایشان یکی از رسائل قیصری تحت عنوان رساله التوحید والنبوة والولایة را شرح کرده اند و مقدمه ای هم نوشته اند. علاوه بر این مقدمه و شرح، متن این رساله و دو رساله دیگر قیصری یکی به نام اساس الوجدانیه و دیگر رساله کم نظیر نهایة البیان فی درایة الزمان در این مجموعه رسائل چاپ شده است. بر این رساله اخیر هم آقای آشتیانی تعلیقه موجز و محققانه ای نوشته اند. غیر از رسائل قیصری و شرح و تعلیقات آقای آشتیانی، تعلیقات محققانه استاد متأخران مرحوم آقا محمد رضا قمشه ای برفص شیخی فصوص الحکم در باب ولایت و رساله دیگری در خلافت از همین بزرگوار در این مجموعه آمده است.

داود قیصری شاگرد کمال الدین عبدالرزاق کاشانی و یکی از بزرگان اهل تحقیق در تصوف نظری و از جمله شارحان آثار ابن عربی است. آقا محمدرضا هم عارف و فیلسوف بوده و در تصوف نظری بنابر اصول حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی تحقیق کرده است. آنچه از ایشان در این کتاب آمده است با فصلی از رساله التوحید والنبوة والولایة مناسبت دارد و این رساله قیصری در عین ایجاز مشتمل بر امهات و کلیات مطالب عرفان و تصوف نظری است.

بحث در مضامین هر یک از رسائل و مقالات آسان نیست و چون هر یک متضمن مطالب علیحده است در یک مقاله نمی توان تمام آن مطالب را جمع کرد. البته نمی گویم که میان توحید و وجدانیت و ولایت و زمان مناسبتی نیست ولی بیان این مناسبت مستلزم تحقیق بسیار جدی است. در ابتدا قصد راقم سطور این بود که زمان را محور بحث قرار دهد و از آنجا نه فقط به مطاوی رسائل دیگر اشاره کند بلکه بگوید که در زمان جدید بر سر حقیقت توحید و وجدانیت و رسالت و نبوت و ولایت چه آمده است، اما توفیق آن به دست نیامد. پس با توجه به اینکه بیشتر صفحات کتاب در شرح رساله التوحید والنبوة والولایة است و از مطالب این کتاب هم مطلب ولایت چه در شرح آقای آشتیانی و چه در تعلیقات آقا محمدرضا مورد تحقیق قرار گرفته است، از آن به اشاره چیزی گفته می شود. این اشاره هر چه باشد خوانندگان بدانند که مطلب ولایت مطلب صرفاً نظری و بحثی نیست. ولایت (به فتح و او) شکنده استیلائی طاغوت و استکبار است و به این جهت مظاهر عالم کنونی از آن رو می گردانند و آن را می پوشانند. ولایت که قوام

اما قیصری می گوید ولایت از آن حیث که صفت الهی است مطلق است و از حیث استناد به انبیاء و اولیاء مقید می شود، بر این مبنا در ظاهر تعبیر ولایت مطلقه محمدی نباید درست باشد و ولایت محمدی به طور کلی مقید است اما در حقیقت ولایت مطلقه به معنی ولایت معری از قیود و حدود، جز ولایت محمدی نیست و ولایت مطلقه ای که مقسم اقسام ولایت و شامل تمام انحاء می شود مفهوم ولایت است که گاهی هم بر ولایت عامه اطلاق می شود. پس گاهی ولایت مطلقه می گویند و بالاترین مراتب ولایت مراد می کنند و گاهی از مطلق معنی عموم را اراده می کنند. در اینجا ولایت مطلقه در مقابل ولایت خاصه قرار می گیرد و آن را در قیاس با نبوت عامه باید فهم کرد. نبوت عامه بمعنی نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریح است؛ و نبی به نبوت تعریف شأن تشریح و رسالت ندارد. انبیائی بوده اند که شریعت نداشته اند یعنی صر فانی نبی بوده اند اما رسول نبوده اند، و پیداست که مقام رسول از مقام نبی برتر است و هر رسولی نبی است اما همگی انبیا رسول نبوده اند.

در قیاس ولایت و نبوت عامه با ولایت خاصه و نبوت تشریحیه متوجه می شویم که ولایت مطلقه به معنی ولایت عامه برتر از ولایت خاصه نیست. مع ذلك نکته باریکی هست که موجب سوء تفاهم شده و کسانی که از فهم آن درمانده اند گمراه شده اند.

برتری ولایت از نبوت. قبلاً گفتیم که رسول از نبی بالاتر است اما اکنون می گوئیم که مقام نبوت اشرف از رسالت است و ولایت هم بر نبوت شرف دارد. این دو حکم در ظاهر متخالف است اما در حقیقت با هم تعارضی ندارند. ولایت و نبوت و رسالت در شخص رسول یکی است و چنانکه گفته خواهد شد در شخص رسول است که ولایت بر نبوت و نبوت بر رسالت تقدم دارد و چنان نیست که بطور کلی هر مرتبه ای از ولایت، باطن تمام درجات نبوت و رسالت و اشرف از این دو باشد. منتهی روئی که به حق است ولایت است و روئی که به خلق دارد رسالت است و نبوت برزخ میان این دو است. رسالت ظاهر نبوت است و نبوت ظاهر ولایت، به عبارت دیگر ولایت باطن نبوت است و نبوت باطن رسالت. با توجه به این معنی، جماعتی که معروف به باطنیه هستند گفته اند که اولیا اهل باطنند و انبیاء و رسولان به تعلیم ظاهر و ترویج شریعت می پردازند و از آنجا که باطن بر ظاهر شرف دارد متابعت اهل باطن از انبیاء، که اهل ظاهراند، روانیست. اینها ندانسته اند که اگر مطلق ولایت اعلی از مطلق نبوت و رسالت است. این علو و برتری، علو و برتری تمام اشخاص اولیاء بر

اشخاص انبیا و رسل نیست، بلکه در وجود رسول ولایت اشرف است و این ولایت با رسالت مناسبت دارد. پس صاحب ولایت مطلقه ضرورتاً مقامی رفیع تر از نبی ندارد زیرا تمام انبیاء مقام ولایت دارند اما تمام اولیاء نبی نیستند. پس اینکه گفتیم ولایت اشرف از نبوت است، مقصود ولایت همان نبی است نه ولایت به طور کلی و مطلق و آنجا که شرف و برتری رسول بر نبی و نبی بر ولی اثبات شد، مقصود شرف رسول بر نبی و ولی دیگر است و گر نه خود او هم نبی و ولی است. در واقع می توان گفت که مرتبه ولایت رسول از مرتبه نبوت و ولایت انبیای غیر مرسل بالاتر است و تمام مراتب نبوت و ولایت از چراغ نبوت و ولایت محمدی نور گرفته است، معمولاً وقتی سخن از ظاهر و باطن گفته می شود دو امر و دو موجودیت مستقل به نظر می آید، و حال آنکه ظاهر و باطن دو چیز نیست و از هم جدا نمی شود، اگر ظاهر از باطن مدد نگیرد چیزی نیست و اگر ظاهر نباشد باطن معنی ندارد و چه خوش فرمود که «لولا الظاهر لما وصل السالك الى كماله ولا المجاهد الى ما له والعارف الكامل من حفظ المراتب واعطى كل ذي حق حقه...» پس این که کسانی باطن را برتر از ظاهر دانسته و جانب آن را گرفته اند اصلاً معنی باطن و ظاهر را در نیافته اند و بخصوص کسانی که ظاهر را وسیله انگاشته اند از عالم انتزاعیات بیرون نیامده اند. در باب ظاهر و باطن مجال بسط نیست و در آنچه گفته شد دو مقصود بود یکی آنکه بگوئیم چنانکه نبوت عامه بالاترین مرتبه نبوت نیست، ولایت مطلقه به معنی مطلق ولایت یا ولایت عامه هم بالاترین مرتبه ولایت نیست. و دیگر آنکه دایره ولایت فی المثل در رسول ختمی مرتبت وسیع تر از دایره ولایت در انبیاء و رسولان دیگر است و بنابراین ولایت مطلقه در تحت ولایت محمدی است.

۲- ختم ولایت

یکی از مسائل مورد اختلاف میان محققان تصوف نظری و شاگردان و اتباع ابن عربی مسئله ختم ولایت است. محی الدین بن عربی، عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه دانسته است اما اقوال او در این باب مجمل و در ظاهر مضطرب است. رکن الدین شیرازی در ترجمه و شرح فارسی فصوص الحکم پس از تقسیم ولایت به مطلقه و مقیده می نویسد: «ولایت مطلقه الله راست و مظهر آن در عالم ملک عیسی است و ولایت مقیده فیضی است که از مطلق ولایت احدیت به اشخاص انبیاء و اولیاء فائض گردد». بیان رکن الدین شیرازی بسیار مجمل و قابل تفسیر است.

اگر مبنای تقسیم را نسبت ولایت به خدا و بندگان خدا می‌داند و ولایت الهی و مظاهر آن را ولایت مطلقه می‌خواند دیگر ولایت مقیده معنی ندارد زیرا ولایت ولایت اوست و اگر نظر به مظهر ولایت باشد تمام اولیاء مظاهر ولایت او هستند و به این معنی همگی ولایت مطلقه دارند.

دیگر اینکه از بیان رکن الدین به هیچ وجه بر نمی‌آید که عیسی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه محمدی است و از حیث رتبه و مقام بر تمام اولیاء محمدی برتری دارد و حتی بشرحی که خواهد آمد رکن الدین خلاف این را می‌گوید و «ولایت مقیده محمدی را اتم و اکمل ولایت سایر انبیاء و اولیاء» می‌داند. نظر آقا محمدرضا قمشه‌ای در تعلیقات خود به فص شیشی فصوص الحکم (که به صورت رساله‌ای در مجموعه رسائل قیصری آمده است) این است که سخن محی الدین را تفسیر و توجیه کند. مرحوم قمشه‌ای، شیخ داود قیصری را ملامت می‌کند که نظر استاد را درست نفهمیده و جوانب را در نظر نگرفته است و البته که بزرگانی چون صدرالدین قونوی و سعدالدین حموی و عزیز نسفی و کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، حضرت مهدی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه محمدی می‌دانند (از متفکر و شاعر بزرگ جلال الدین مولوی دیگر چیزی نمی‌گویم و امیدوارم بتوانم در مجال دیگر استنباط خود را بیان کنم). اما قیصری اصرار دارد که به نظر ابن عربی خاتم ولایت مطلقه حضرت عیسی است و از این بابت شدت مورد اعتراض سید حیدر آملی صاحب کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شارح فصوص قرار گرفته است

اختلاف آقا محمدرضا با سید حیدر آملی در این است که اولی به دفاع از ابن عربی و توجیه قول او می‌پردازد اما سید حیدر قیصری را در تفسیر نظر استاد مخطی نمی‌داند بلکه خطا را در اصل نظر محی الدین می‌بیند. او به ابن عربی و قیصری اعتراض می‌کند که چرا عیسی را خاتم ولایت مطلقه محمدی دانسته‌اند. بنظر او این قول با نقل و عقل و کشف موافقت ندارد. سید حیدر آملی حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب و حضرت مهدی علیهما السلام را به ترتیب خاتم ولایت مطلقه و ولایت مقیده می‌داند. اما چون تمام ائمه از نور واحدند فرقی میان ولایت مقیده و ولایت مطلقه نمی‌ماند و شاید تعبیر ولایت مقیده را به این جهت آورده است که بگوید ابن عربی خاتم ولایت مقیده نیست. سید حیدر آملی می‌گوید که بسیاری از ارباب کشف مثل جنید و سعدالدین حمونی و صدرالدین قونوی و سری سقطی و معروف کرخی و شبلی و اتباع ایشان به این معنی شهادت داده‌اند (بند

۸۹۸ جامع الاسرار، صفحات ۴۴۵-۴۴۶).

صاحب کتاب جامع الاسرار همچنین با استناد به بعضی کلمات ابن عربی و قیصری آنان را ملزم می‌داند که مولا علی و حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمدی شناسند و این حکایت از وجود اضطراب در اقوال و کلمات ابن عربی می‌کند. روش و نظر سید حیدر آملی مقبول بزرگان عرفا و محققان نیفتاده و یا لااقل به سبک او در این مطلب وارد نشده‌اند. در اینجا به بعضی از معتبرترین آثار که متأخران در باب ولایت نوشته‌اند اشاره می‌شود. یکی از آن آثار کتاب چاپ نشده مصباح الهدایه است که متأسفانه به نسخه‌ای از آن دست نیافته‌ام اما آقای سید جلال الدین آشتیانی چنانکه در حاشیه صفحه ۵۸۹ شرح خود بر مقدمه قیصری مرقوم فرموده‌اند در شرح قسمتی از مقامات نبوت و ولایت از رساله مصباح الهدایه استفاده کرده‌اند و مضامین رساله «ولایت» آقای آشتیانی هم در تأیید نظر سید حیدر آملی در مورد ابن عربی نیست، اما در حقیقت ولایت با سید حیدر آملی اختلافی وجود ندارد.

آقا میرزا احمد آشتیانی هم که رساله‌ای در ولایت دارد، مانند آقا محمد رضا قمشه‌ای قول محی الدین در مورد ولایت مطلقه عیسی علیه السلام را حمل بر ولایت عامه کرده و میان نظر محی الدین و قونوی و کاشانی اختلافی ندیده است. بنظر آقا میرزا احمد آشتیانی ابن عربی حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمدیه می‌دانسته است. محی الدین بن عربی در جایی عیسی را افضل از جمیع اولیای محمدیین می‌دانسته و رسالت نبوت او را نشانه فضل و امتیاز دانسته و در جای دیگر علی علیه السلام را اشرف از جمیع انبیاء (بجز خاتم النبیین) خوانده است. اگر مقصود ابن عربی از ولایت مطلقه ولایت عامه باشد و مراد از جمیع اولیاء محمدیین کسانی باشند که ولایت مقیده دارند اعتراضی بر ابن عربی نمی‌توان داشت. علاوه بر این به دو نکته باید توجه کرد یکی اینکه به نظر ابن عربی و داود قیصری عیسی علیه السلام در آخرالزمان زیر لوای شریعت محمدی ظاهر می‌شود. اگر چنین است (که سید حیدر آملی این معنی را درست نمی‌داند) ولایت او هم ولایت محمدی است و شرف نبوت و رسالت او در مقام ختم ولایتش مدخلیتی ندارد و اگر ولایت عیسی در ارتباط با نبوت و ولایت او منظور شود اولاً ولایت مقیده است و ثانیاً دایره آن نسبت به ولایت محمدی محدود است.

نکته دیگر اینکه ولایت مطلقه (نه به معنی ولایت عامه بلکه به معنی ولایتی که اتم و اکمل از تمام انحاء ولایت است و ولایت

تمام اولیاء در ذیل آن قرار دارد) ولایت محمدیه است و اسناد آن به نام حضرت ختمی مرتبت قید و حدی برای آن نیست هر چند که در ظاهر و در اصطلاح ولایت مقیده خوانده شود.

رکن الدین شیرازی می نویسد: ولایت مقیده محمدی اتم و اکمل ولایت سایر انبیاء و اولیاء باشد چرا که او بهتر و مهمتر همه آمد و نبوت همه انبیاء با ولایت ایشان در تحت نبوت و ولایت محمدی است. چون نور کواکب در تحت نور آفتاب (فص شیشی ص ۲۰۸). اگر چنین است و از آنجا که این عربی تصریح می کند که هیچکس نزدیکتر از علی مرتضی (ع) به حضرت مصطفی (ص) نیست هیچکس از انبیاء سلف را برقر از ائمه طاهرین نمی توان دانست. آقا محمدرضا با توجه به این قبیل مطالب نظر قیصری را ناشی از سوء فهم می داند. آیا حقیقه منظور محی الدین همان بوده است که آقا محمدرضا می فرماید؟ آقای دکتر محسن جهانگیری که اخیراً رساله مفردة ممتعی در باب احوال و آثار و تفکر ابن عربی منتشر کرده اند با اذعان به اینکه تحقیقات مرحوم قمشه ای استادانه و عالمانه است در آن نوعی تکلف دیده و حتی در مورد عبارتی از ابن عربی که به وساطت فیض کاشانی نقل شده است چون و چرا دارند. این بنده تعلیقه آقا محمدرضا را اثری بسیار محققانه می داند و معتقد است که اگر ابن عربی حقیقه عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه می دانست قونوی که شاگرد درس او بود به این معنی تصریح می کرد یا لااقل در شرح کلمات استاد خلاف آن می گفت، مع ذلك از يك جهت به آقای دکتر جهانگیری حق می دهد و آن اینکه نظر از صاحب نظر مهمتر است و بهتر بود که آقا محمدرضا به اثبات نظر می برداختند زیرا دفاع از شخص صاحب نظر غیر معصوم و سعی در جمع تمام اقوالی که در طی عمر اظهار کرده است ناگزیر به تکلف می کشد و شاید که آثار اخلاقی دیگری هم داشته باشد. با اینهمه آقا محمدرضا قابل ملامت نیست. او از کسی دفاع کرده است که شیخ اکبرش می خوانند و آسان نیست که بگوییم شیخ اکبر اینجا و آنجا خطا کرده است. دریاب نتیجه ای که آقا محمدرضا از بحث و تحقیق خود گرفته است، چون و چرایی نیست. این هم پذیرفتنی است که ابن عربی عیسی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه به معنی ولایت عامه دانسته است و البته که این ولایت مطلقه مرتبه ای است در تحت ولایت محمدی. هیچکس نمی تواند منکر شود که در نظر ابن عربی بالاترین مرتبه ولایت، ولایت محمدی است و اصطلاحات و تعبیرات هر چه باشد به این نکته خدشه ای وارد نمی شود که در نظر ابن عربی ولایت مطلقه ای که تمام انبیاء از آن بهره دارند عین ولایت محمدی یا پرتوی از نور

ولایت خاتم الانبیاء است؛ از این جهت آقا محمد رضا حق دارد که خود را در آئینه ابن عربی ببیند و در تمام موارد او را با خود موافق بیابد. با تمام این تفصیلات بنده جرئت نمی کنم بگویم مقصود ابن عربی جز آنچه آقا محمدرضا گفته نبوده است؛ این قدر هست که اغلب عرفا اعم از اتباع شیخ اکبر یا غیر ایشان خاتم ولایت را حضرت علی مرتضی یا حضرت مهدی علیهما السلام دانسته اند و از جمله آنان عزیز نسفی است که در کتاب انسان کامل و همچنین در مقصد اقصی باستناد قول شیخ خود سعدالدین حموی به این معنی تصریح کرده است: «... چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدان که شیخ سعدالدین حموی می فرماید که هر دو طرف جوهر اول را در این عالم دو مظهر می باید که باشد مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیاست و مظهر آن طرف که نامش ولایت است. صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد چنانچه جوهر اول اسامی بسیار دارد» و بعد اوصاف حضرت مهدی (ع) را بیان می کند (ص ۲۴۵). کتاب مقصد اقصی که به ضمیمه اشعه اللمعات جامی و سوانح غزالی و بعضی رسائل دیگر بهمت حامد ربانی چاپ شده است).

در این مقام بیش از این درباب مطالب شریف ولایت نمی توان نوشت، غرض هم معرفی يك كتاب يا يك رساله و ادای احترام به مردی است که در حکمت بحثی و در تصوف نظری و در معارف موروث از اهل بیت عصمت و طهارت ید طولی دارد و عمر خود را صرف تعلیم و تعلم و تحقیق و نشر آثار و کلمات حکما و عرفا کرده است، امیدواریم باز هم از آثار محققانه خود طالبان را مستفیض سازد. اگر محصلان و معلمان و بطور کلی اهل فلسفه و حکمت و تصوف نظری و معارف قدسی، قدر آقای آشتیانی را ندانند ناسپاسی کرده اند. خداوند بایشان سلامت و طول عمر و توفیق بیشتر بدهد که همچنان به تعلیم و تحقیق و ترویج و نشر حکمت و معارف ادامه دهند و طلاب و اهل علم و علاقه مندان را بهره مند سازند

۱. ذیل فصل شیشی و رساله خلافت کبرا اثر آقا محمدرضا قمشه ای را قبلاً آقای منوچهر صدوقی (سها) چاپ کرده اند و شرح حالی از حکیم و عارف معظم له در صدر آن قرار داده اند

۲. گفت هر کس را منم مولا و دوست
و بعد: کیست مولا آنکه آزادت کند
چون به آزادی نبوت هادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید
ابن عم من علی مولای اوست
بند رقیبت زیایست و اکنند
مؤمنان را زانیا آزادی است
همچو سرو و سوسن آزادی کنید
مولوی چنانکه رسم اوست از ظاهر ظاهر آغاز می کند و به باطن می رود و از باطن به باطن باطن ... می رود تا اینکه در مطلب ولایت به مدد شمس تیریزی بر او مفهوم